

میلعلما وه

ناسنا ریسرد تیلک به تیئز جزا جورخ هار

سُفند تقیقده به مجوتو ول ایخل اغنتشا زا ییاهر

تانا بید

ی نار هط ی نیسندن سحدمحم دیسد جاد اللهتیا ترضد
هرساللهس دق



میجرلا ناطیشلا نم للهابذوعا میجرلا نمحرلا الله مسب

دندهلی م تبسند نارگید هب ار دوخ ی اهبیء مدرم رثکا

نفلت [ی نارھط هملاع] اقا موحر م هب نادمه زای کی؛ دوب ی ایضق و نایرج دھشم [رد] معقد کی
هملاع] ناشیا دعب و میدوب هتسشن طاید رد. دوب ادیب تبحصن ح زای؛ تسیک مدش هجوتم. دوب مدرک
و غرم یارب اما، دنیوگی مذ یزیچ ام هب ناشی لصا بلاطم یارب: دنتفگ ام هب و دندما [ی نارھط
«!؟ تسای ندز نفلت رد اهفردنیا رخا»: دنتفگ دعب «! دنتکی م ل اؤسام زاناشسورخ
هشیمه ام، تسه ی بیء و ی فعضرگا هک [تسا] نیا، تسه اجمه رد هکی عوضوم و یراتفرگ
ی م مناد. میروطنیمه ام همه؛ تسه همه لکشم نیا. مینک نامدوخ هجوتم ار داریا و بیء میھاوخی مذ
مینک دنتسه ی بناجل ناسم و طیارش ریاسه هب [و] مینک دارفا و تانایرج هجوتم ار نامدوخ ی ناوتان میھاوخی
هذ، دراد دوجو ی طیارش هذ، دراد دوجو ی بناج هذ. بسب و تسه ش دوخ طقف هک دنک روصت دیاب ی سکره
ابند نیا رد، طسو نیا رد! ش دوخ و تسه ش دوخ! چیه؛ دراد دوجو ی نمشد هذ و دراد دوجو ی تسود
؟ دنک راکهچ [دیاب]

درذگی م نارگید اب ی نمشد اب ی تسود هرابرد لیخت هب، ی خرب ی گذنز مامت

نامدوخ ن هذ رد و مینکی م تسردنمشد و تسود دوخ یارب اماناد و میلفاغ دوخ هتکن نیا زای ام
ی م هبلغ نامدوخ ی او هول احرب ار اهنأ یروطه ب و میریگی م رارق ریثأت تحت رتشیب و میهدی م ش روپ
: درذگی م نیا هب ام ی گذنز و رکف و تقو مامت. مینامی م زاب هار زای و میوشی م لفاغ دوخ زای هک میهد
!؟ تسیچ ی بوخ و ی دب اباب «! تسه بوخ نأ، تسه دب نیا! تسه بوخ ن ما نأ، تسه دب ن ما نیا»
!؟ تسیچ ی بوخ و ی دب

ن ازیه اهنیا هک دندوب دارفا ی ضعب، میتشاد طابتران اگرزب زای ضعب اب ام هک هتشدنگ نامز رد
: دنتفگی م! دندرکی م یبایزران اشدوخ اب اهنأ طابتران ازیه ساسارب، اران اگرزب نأ اب ناشدوخ طابتران
، تسه دب ن ما ن نوچ؛ تسه کیدزدن مه [ن اگرزب] اهنأ اب سپ، تسه بوخ ن ما ن اب [ص خشن نیا] نوچ»
[ار تدوخ] فرط ود ره زای، اباب. دندرکی م [لمع]، ساسا نیا رب و «! تسه رود مه اهنأ زای یاربانب
رکف و ندنام لئاسم نیا رد! ارگید نکب [ار راک نامه] ورب، ی نک راکهچ دیاب [ن بیب] تدوخ؛ نک غراف
درادی م زاب ار ناسنا، ندرک [ار] نأ و نیا

تسین کمم تفرشیپ نأ نودب و تسه لایخ ش مارآ، کولسور یسه همزلا

، لایخ ل اغتشا اب. لایخ ل اغتشا هذ؛ تسه لایخ ش مارآ، ملاوع نیا زای روبع و سفند تکرده همزلا
! [دنک تکرده] دناوتی مذ نزوس رس کی ی تد، لایخ ل اغتشا اب! چیه. درادرب مدق زای مدق دناوتی مذ ی سک
[امش زای] سک، تسه لوغشم ن اتلایخ ات؛ دیبوگب رکذ و زامذ دیورب لاس ن ویلیم کی! دینک ناحتما دیورب
تسه لایخ تغارفش همزلا! لیم کی؛ دنک تکرده لیم کی دناوتی مذ

دراد تافانم ی زادرپ لایخ اب نیا و تسه تیلک هب تینز ج زای روبع کلاس تکرده

اصلاً خود «خیال» یعنی «مانع»! (البته «خیال» [درست است].) «خیال» یعنی تصوّر جزئیّت؛
[در حالی که] حرکت سالک عبور از جزئیّت به کلیّت است؛ خب چطور با هم جور درمی آید؟! انسان
در خیال، دائماً از آن امر کلی به امر جزئی تنزل پیدا می کند. به خاطر اینکه خیال را برطرف کند،
کلیّت را پایین می آورد و دائم در جزئیّت محصور می کند. اگر خدا هم بخواهد او را [به کلیّت] بکشد،
او نمی رود! دائم می خواهد آن [خیال او را] بیاید [به جزئی] بکشد.

ی لک قلعن آبی ی نژج تاقلعت زامادم دیاب، دورب ی لک ی ایاضق هب ی نژج ی ایاضق زاماماد دیاب مدآ نآ هسلج رد وا؛ تسانم دنم ابوا: «هک [دنکی ملوغشم ار دوخ] ن هذ و رکف دیای مامناد [واما]، دسرب! رگید میورب مه دعب، مینیشنب! ابید! هذ... ن مابوا. درک ماگدنم هبروط

تسانم تینزج زاروبع، ن افرع ناگرزب فریس

چندی پیش بود یکی از افراد آمد، گفت: «در طهران فلان قضیه [پیش آمده]». گفتیم: «ببین، چند سال از سنّت گذشته؟» گفت: «چهل و هفت سال». گفتیم: «[ایا] می دانی سی سال است که عقب افتاده ای؟! تو از هفده سالگی می بایستی از این مطالب دیگر دست برداری! حالا ما به تو ارفاق می کنیم بیست سال، بیست و پنج سال، سی سال، چهل سال [سن داری]! دیگر پخته شدی! آخر آدم چهل ساله که دیگر در این حرف ها نباید باشد آقا جان!» کم کم می گذرد، امروز شنبه می رود، یک شنبه می آید؛ یک شنبه می رود، دوشنبه می آید؛ زمان که متوقف نمی شود! گفتیم: «چهل و هفت سال از سنّت گذشته، هنوز در این فکرهایی و در این مسائل!» واقعاً عجیب است که چطور [به مسائل جزئی مشغول می شویم].

میدرکی مدهاشم اهنیا و دارفا ابن ناشطابترارد، ناگرزب فریسرد ار [تینزج زاروبع] نیا ام طیم نآ رد ی نژج و ی لایخ نایرج کی [طقی تح] ت ساوخی م ماگره میدرکی م ساسدا اعقاو ی نعید دندشی م در ی لک روطه لاصا میدیدی م، دیایی شیب

تفری م ناشداتسا شیب هک سکن لافزا تشاد، [ی ناربط هملاع] اقا مو حرم شیب دود هدمای کی زانم نامز نآ ی بیجعی لیک تراپع کی «تسا روطن آوا، تسا روطنیا وا»: هک، درکی م داقتنا [عافرع و ناگرزب] اهنیا زاطف دیاب مدآ تسا قد فردرگا: «هک متفگ [دوخ اب] اعقاو هک، مدینش نانشیا رارق لباقم هطق رد همه بلاطم رگید یاهاج «! چیه. دوشی مذاپ هافر د نیا زارگید یا؛ دونشید رد، دوشی ماچنا [هک] اهنیا مامت، ما هب رحت، ماهی زابنداب، دینیبی م امش هک ی یا هتسب و در نیا مامت. دراد، اهرارسا ی اشفا نیا، اهن درکت بحص نآ هیلع نیا، اهن درک عمج رای نیا. دراد رارق تحو لباقم هطق دراد رارق [تحو] لباقم هطق رد اهنیا مامت اعقاو اهداقتنا نیا

نلا!؟ دنروای م ناشدوخ راگزور هب هچ، تسانم اتوک فرامع نیا زاناشتسد هک ی مدرم اعقاو فلاخل ناسم زادورب دناوتی هچره [دنکی مشلات] وا! تسانم ی اعضوا هچ هک رگید دینکی مدهاشم دیراد بلاطم و اهراک زادورب دناوتی م هچره مه [یرگید] نآ؛ دنک ملاءا ار نآ دیایی و دروایبرد رسد یرگید اجنیا رد امش! [دنزب تمهت و] دشارتب، درکن ادیب [ی فم یا متکن] مه رگا؛ [دروایبرد رسد شلباقم فرط]، رُناز سلا ی لُب موی (ار تمایق زور عیاقو رد اعقاو، دوشی مدز هک ی یا هلا تم، دینیبی م هک ی یا ههیشد! دندهی م ناشد امش هب ایند نیمه رد ار همه¹ رصان لاو قوقن م هلا امف

یاعدا همه. نک ماگن اقا ابید! تسانم نیمه، «تسانم ی کی ایند و ترخا»: دندومرفی م ناگرزب ی تقو اجره [رد] ار نامز ماما [هک ی لادرد]؛ مینکی م نامز ماما [تبحم] یاعدا همه، میراد عیشت و ملامسا اللهن اوضر هب احصن ناگرزب هک ی روطن نامه؛ [میشکی م] نامدوخ لباندهب میاهتخادنا بانط [شندرگ رد] رب] ام روطن نامه، دندرب دجسم هب تعیی یارب [و] دنتخادنا بانط ار نینمؤلاریم، (!) نینمجا انیلع و تزعا ب هذ مه نآ. میناشکی م نامدوخ ی اهاوه لباندهب میراد، میاهتخادنا بانط نامز ماما [ندرگ]! بانط اب [هکلب]؛ مارتحا

تبحص ام عفن هب هلنسم نیا هب عجار امش، دینک فطل، دییامرفب: «دیوگی م ی کی هب ی تقو کی مدآ ی م تقو کی؛ «نزب فرد ام عفن هب ایضق نیا هب عجار ابید وش دنلب، اقا»: مبیوگی م ی تقو کی؛ «دینک کی؛ «ی یایی دیاب! روعشی ی نکی م طلا! مروای مرد ار تردپ، هچ و هچ نلاف نلاف مکیترم»: مبیوگ دنزب فرد ام عفن هب هک میروای م ار فرط دگل و کچاب؛ [تسا] هتشدگ افر د نیا زلاصا ی تقو [رب] هک ی بانط اب! نامدوخ عمماج هب، نامدوخ سلاجم هب میناشکی م میراد روطنیا ار نامز ماما ام

10 و 9 فیأ، قراطلا فروس

!دنک راک و دیایم تآیند یارب، مام فادها یارب، مام یارب هک میناشکی م بانظ نآ اب، دنتخادنا یلع ندرگ ندیسر یارب یحیقو و حبیقة لئس م چیه زا، میتسه [همئا هار] لابند [هک میراد اعدا] هک م نیمه تقونآ میاهتشاذگ معیشد و ناملسم م هار ناملسم! میرادن غیبرد نامدوخ دوصقم و دصقم هب

نامز نآ هک اقا نیا؟! دش هچ! اور دیایم تآیند مامت! تسا بیجعی لیخ دیایم ور همه تآیند مامت لاد، دوبروطن آنمز نآ رد روطچ!؟ دوشی م بلاطم هنوگنیا هب ریبعدن لاد دشر روطچ؛ دوبروطنیا هتفرگ رارق تینز جرد، تبعاقو و لصا هک تسا نیا رطاخ هب همه اهنیا!؟ دوشی م [ی دبدرف] نیا رگید؛ هتفرگ رارق دیحوترب؛ هتفرگ رارق تدحورب. تدحورب هب، هتفرگ رارق رتکتو و تئشترب؛ تیلکرب هب. تساهنیا و تامهوتو تینز جراطرب؛ تسا تئشت و رتکترب

تسا ش تقون لآ [و تسا] بسانم نمیز، نمیز؛ [دنکی م هولج اجنیا] ﴿رَنَّا رَسُلًا یَلْبِئُ مَوٰی﴾ نیا دروآی م شیبی نیایر ج ایند نیمه رد. رگید تسا نیمه، دروآی م شیبی ناسنا یارب ادخ هک ی تاناختما نیا ی هابت و ررض میضقه فرطنیا، تسا تعفنه میضقه فرطنیا: تسا ریگرد و اراضم و عفانم اب اقیقد هک ربصد رادقمه کیدم لآ؟! (دوبراجکی عقاو! هب هک ی عقاو؛ ی رابتعا و یرهاظ یاهی هابت [هتبلا]). تسا نآ مبلغ رد؛ دنکی م مبلغ دراد و دیایم دراد فیرد دنیبی م دعب، دنکی م زاندارب رادقمه کید، دنکی م اجنیا نیا؛ هدز ار فرد نیا اجنآ نیا»: [دیوگی م نخس و امیلع و] دنکی م نایلع م هس فن نیا، فیرد. تسا تربعام یارب همه اهنیا «... هدز ار فرد نیا

دندومرف، دوبر هدرک لقتن ار بلاطم نیا و دوبر هدمآ هک صخشدن آ هب [ی نار هط هملاع] اقا موحرم بـخ: دنتفگ «مطلب»: تفگ «؟ درادن ای دراد دوجو [ش داتسا اب طابتر] نایر ج نیا رد و ایآ، ناج اقا» یسک هچ [هک] دنادی م ش دوخ؛ دراد بحاص ش دوخ نایر ج نیا!؟ ی نکی م داقتنا و ازایراد و تارچ سپ هب طوبرم، تسا بوخ رگا؛ دنادی م و، تسا دبرگا. دوری م یسک هچ، دیایم یسک هچ، تسا هنوگچ نیمه «؟ تسا بوخ نآ، تسا دبنیا»: ییوگی م یراد هک ی تسه مراکهچ و تظسونیا. دنادی م و؛ تسوا هک نیمه»: تسا بیجعی فرد ی لیخ نیا «! دنکی م تیافک ار و ت، دناهداد هار میضقه نیا رد ار و ت هک ردق یاج درانگب، درانگن اجنیا ار و ت ادخ دوبر رارق رگا. نیبب طقف ار نیا و ت «!... دناهداد هار اجنیا ار و ت؟ یرکی م راکهچ؛ رگید

﴿مِنَّا مَّهْنِیْبٌ قَالًا لِّلّٰهٖ اَنْ کُلُوْا مِمَّهٖ وَّلَوْ کُنْتُمْ اَعْمٰی اَیْۤیُّوْا لَیْسَ لَکُمْ اَلِیُّوْمَ اَمْرٌۢ بَیْۤیِّنٌۭ لِّمَنْ اَعْمٰیۤیۡۗ﴾: تسا نآ رقا میآ رد تیعموم نیا رد ار امه کنیا یاج هب ادخ رگا². ﴿اِنَّوَحٰیۡۤیۡمَۤیۡm

این موضوعی بود که خیلی [بزرگان عرفان،] آنها روی این مسئله دقت می کردند. الان شما ببینید در این قضایایی که دارد جلوی چشمتان اتفاق می افتد، تمام نشان دادن جهات حُسن اعتباری و مجازی به افراد، و دور نگه داشتن جهاتِ خلاف و ضعف از انظار، و کتمان کردن جهاتِ حُسن طرف مقابل از افراد، و افشای جهاتِ خلافِ طرفِ مقابل به افراد [است!] تمام آنچه دارید می بینید این است؛ در صحبت ها، در پلاکاردها، در نوشته جات. این دو قضیه را شما در همه جا مشاهده می کنید. هیچ تا به

63¹ مَیِّا، لافنا فرود
103² مَیِّا، نرامعل آ فرود

حال شده یکی از اینها بیاید جهت ضعف خود را افشا کند و حُسن دیگری را اعلان کند؟! اگر شما دیدید به من نشان بدهید! آن موقع [اگر] ببینیم [باید گفت]: هان! مثل اینکه ظاهراً دیگر دارد ظهور نزدیک می‌شود! آن زمان، دیگر زمانی است که دارد ظهور نزدیک می‌شود. [وقتی] که یک شخصی بیاید، آنچه را که واقعاً می‌بیند [بگوید]. یک مدرّسی بگوید: «آقا، فلانی از من بهتر درس می‌دهد، درس من نیا؛ برو درس او. هم بیانش بهتر است، هم علمش بهتر است، هم اطلاعاتش بیشتر است. شما برو درس او، بیشتر استفاده می‌کنی.» تا حالا اتفاق افتاده؟! اگر افتاده که خیلی خوب است. خیلی مهم است. تا به حال [شده] یک پزشکی بیاید بگوید: «آقا، فلانی بهتر این مسئله را تشخیص می‌دهد»؟! به جای این همه سرگرداندن و این طرف و آن طرف کردن و بابای طرف را درآوردن و میلیون‌ها میلیون از طرف پول گرفتن و بعداً گفتن «برو از ما کاری بر نمی‌آید»، به جای این بدبختی و بیچارگی که بر سر این مریض بدبخت و درمانده بیاورند، صاف از اوّل بگوید: «آقا جان، این از عهده بنده بر نمی‌آید؛ او را بردار و پیش فلان کس ببر»؛ یا اینکه [بگوید]: «اصلاً [درمان برای این مریض] فایده‌ای ندارد؛ هی چرخاندن [مریض در بیمارستان‌ها]، غیر از دردسر و اذیت فایده‌ای ندارد». یا کسی بیاید پیش کس دیگر و بگوید: «آقا، [برای مشکل من] راهی، چیزی، مسئله‌ای به نظر شما [می‌رسد]؟!» [در جواب] بگوید: «آقا، بنده چندان در این مسائل اطلاع ندارم. راجع به این قضیه شما بهتر است بروید با فلان کس باشید.»

ببینید، یک جریان دارد انجام می‌شود و آن حرکت در نفس، یا حرکت در [مسیر] رضای الهی است؛ حالا اسم [مسیر] رضای الهی را ما «حرکت مخالف نفس» [یا] «حرکت به سمت کلیت» [یا] «حرکت به سمت تجرد و توحید» می‌گذاریم؛ هر چه می‌خواهید اسم بگذارید. یک حرکت و ریل هم برای نفس است. این ریل هم ایستگاه دارد: ایستگاه اوّل، دوم، سوم... هر کدام از اینها [مربوط به یک مسئله است]؛ یک ایستگاه، ایستگاه مُرید است؛ یک ایستگاه، ایستگاه شئون است؛ یک ایستگاه، ایستگاه منافع مادی است؛ یک ایستگاه، ایستگاه منافع شخصیت [است]. هر کدام ایستگاه‌هایی [است] که همین‌طور یکی‌یکی این قطار دارد حرکت می‌کند و روی این ریل می‌رود.

لیر [ن]، ت سا فرطنیا زا [لوالیر] نیا؛ دوری م [فلاخم فرطه] فرطن آن زا مه طذ کی تشنگ ماگتسیا، ماگتسیا کی؛ ت سا تبحم ماگتسیا ماگتسیا کی [،مود لیر ریسر رد]. فرطن آن زا [مود ماگتسیا کی؛ ت سا نداد ناشن ار عقاو ماگتسیا، ماگتسیا کی؛ ت سا راثیا ماگتسیا، ماگتسیا کی؛ ت سا نیا زا مادکره. ت سا [قد نداد] یر تریو حج بچر تر ماگتسیا، ماگتسیا کی؛ ت سا ت آیو تم زا روبع ماگتسیا نیا؛ دراد ار ش دوخ راثا مه [لوالیر ی اهماگتسیا] ن آن؛ دراد ار ش دوخ راثا [مود لیر رد] اهماگتسیا رارق فرط مادکر رد ار ناملیر مینیب [دیاب] ام. دراد ار ش دوخ طیارش مه ن آن، دراد ار ش دوخ طیارش؟ می‌آید رارق ت مسامدکر رد ار نامراطق نیا؛ می‌آید

در احوالات و ارتباطات و مسائل بزرگان وقتی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم ریل را آن طرف قرار داده‌اند. بنده از این مسئله در زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی] بسیار بسیار [دیده‌ام]. خب بالأخره ما در متن جریانات بودیم. ایشان در آن زمان‌ها از اینکه مشاهده می‌کردند این مسئله تحقق پیدا نمی‌کرد، خیلی آزرده‌خاطر می‌شدند؛ خیلی! بسیار! دائماً می‌گفتند: «پس این افراد، این رفقا از ما چه شنیده‌اند؟! پس در این مدت چه مطالبی از ما شنیده‌اند؟! در این مدت چه رفتاری از ما دیده‌اند؟!» که مثلاً این‌طور تصور و تخیل [در آنها] هست!

رد بخ، دنتسه اجنآ رد مه نارگید هک میشابی تیعضو نامهر رد مه ام هک دشاب نیا ربارق رگا تواضقه متوپردرد ار نارگید و میدنخی م نارگید به میراد نامدوخ؟! درکی توافت هچر گید تروص نیا می نارگید به ار بیع؛ درگی م تئشن اجن امه زا مه نیا. میتسه راتفرگ نامدوخ اما، مینکی م موکمه تانایرچ نیا رطاخه بی نلافه یاع دراد وا! دننکی م راکه چن ببینک ماگن ار میقب! دنروطنیا میقب: مینابسچ ماگن نامدوخ لد به [رگا]. مینکی مذ ماگن نامدوخ به چیه اما! میدنخی م دعب «!دنزی م ار فرد نلاف مه ام لا و؛ هدمابن شیبی تیعضو و تیعضو نینچ اهتنم؛ مینامه مه ام! مینامه مه ام [مینیبی م]، مینک

ار نامدوخ مییاید. دنوشی مه جوتمه، دنمهفی مه ار بلطم دارفا و مدرم می نعید. داد هئارا ار هلئسم دیاب و ش دودخ دیاب ناسنا و دراد دوجو لاماک نایرج کی. رگید تسه همه لئاسم نیا. میرانگب هئیب یاج. دهدب قیبطن نایرج نیا اب ار ش دودخ می گذنز.

بخ. دود هدهش خچ؛ دود مدرک ادیبر رشنی باتک کی، دود هداثفا قافتا هکی تانایرج نیمه زای کی رد (هلط) می یادخه دنب کی. دوشی مه هداد ناشنی می یاهل معلا س کع باتک نیا رشن و ش خچ هب هکی دود صخشم «هدوب [فلؤم] نیا فزاجا نودب لاصا و تسینز زیاج لاصا باتک نیا شخپ»: دود هتفگی می کی هب دود هتفر طقف باتک نیا: و گن ناشیا هب نمل و قزرا و رب امش متفگ نم؛ تفگ نم هب دما [دود هدینش هکی صخشن آ]؟ همدوب مزاجا نودب هکی تسا نیا ش لاکشا طقف؟! دراند می لاکشا [رگید] چیه می نعید؟! تسا نیمه ش لکشم رگا؟! تسا نیمه طقف می نعید «منکی مل د ار ن آ تیارب نم تسا نیا [شلکشم] رگا؟! دراند می هلئسم رگید طقف رگا اما. دیبوگب بخ، تسا فلاخ و مابنتشا ش یاج، هدهش باتک نیا رد می فیرحت، تسا فلاخ ش بلطم نیا عبط و رشن هب قحاً و می لوا هکی [هدهش پاچ] می سک زازا مزاجا نودب باتک نیا» هکی تسا نیا لکشم، «تسینز زیاج ش ندیرخ و تسینز زیاج باتک نیا [هعلاطم] نیا ربان، تسا روطنیا نوچ؛ تسا [باتک]! تسا نم تسد ش لد؛ منکی مل د ار لکشم نیا نم، تسا نیا لکشم رگا

رفت و بعد گفت: «می گویند تحریف هم شده!» گفتم: «هان! خیلی خب. این شد یک حرف دیگر.» ببینید، دنبال این نیستیم که عیب را برطرف کنیم؛ دنبال این هستیم که دائماً عیب بگذاریم. گفتیم: «خب کجای این کتاب تحریف شده؟!» [در جواب گفتند:] «در این کتاب [عبارات عربی] ترجمه شده! ترجمه عربی [به فارسی].» گفتم: «مگر قرار است ترجمه نشود؟! تحریف یعنی ترجمه روایات؟! این تحریف است؟! شما اگر در این منطق عرف مطبوعاتی، جامعه، اینها نگاه کنید، آیا این ترجمه متن عربی، ترجمه آیه قرآن را در زیر [آن] نوشتن، این را شما اسمش را تحریف می گذارید؟!» بعد دیدند این هم که نشد! بعد گفتند: «بعضی از ارجاعاتی که آن زیر [در پاورقی] است، مخالف با آن مدرک است!» گفتم: «خب به این تحریف می گویند؟! اولاً که مخالف نیست، نسخه فرق می کند. حالا نسخه ای که مؤلف نوشته در این صفحه بوده یا در فلان کتاب بوده، این [محقق] چنین چیزی را در جای دیگر پیدا کرده. آن که دیگر [تحریف نیست]! ولی گفتم: «حالا بیننا و بینکم و بین الله [این تحریف است]؟!» (البته عبارت [بینکم و بین الله] که اصلاً [در اینجا] معنا ندارد؛ چون [در قلب آنان] خدایی وجود ندارد که این توسط در اینجا ملاحظه بشود! «بینکم و بین الله» در جایی گفته می شود که یک ربطی بین طرف و خدا باشد! نباشد دیگر «الله» نیست! فقط [ضمیر] «کم» تنهاست!) بسیار خب؛ گیرم در اینجا این ارجاعی که به؟ تسیچ ربارق؟! فیرحت دنیوگی م نیا هب لاد؛ همدوب بیذهت رد نیا، [هدهش هداد] می فاک اجک سپ. دوشب هتشارب بیع مکنیا هن، دوشب هتشاردگ بیع می زیچ کی می ور امئاد هکی تسا نیا ربارق: ظفاد نخست فر

!داب ش شوپاخذ کاپ رظن ر ب نیرفا *** تفرن عئصم لقر ب ا ط خ ت ف گ ام ریپ

هکی ام، میناوخی م ظفاد نامدوخ هکی ام رخا؟! [میدرک ش و مارف ارچ] ار بتکم و مارم نآ می نعید؟! رخا وک سپ [مپنسه عافرع] و اذلاوم راعشا لابند نامدوخ هکی ام، مپنسه بلاطم نیا لابند نامدوخ نآ هب میناوخی می تقو ای، میناوخذ [ار ناگرزب بلاطم نیا] ای! میوری م فلاخ ر ب تسرد میراد هکی ام. میشاب مزتم

دوجو می یاخذ «دیوگی من! تسا بیج» [داب ش شوپاخذ کاپ رظن ر ب نیرفا]: [دیامرفی م] می ار ب، دشابند اطر رگا. دناشویی م ار ا ط خ ن آ اهتتم؛ تسه سپ می یاخذ بخ «شوپاخذ» دیوگی م؛ «دراند ر ب ا ط خ ت ف گ ام ریپ»: دیوگی م ش لوا [عرصم] رعش؟ تسیچ می ار ب ش شوپ نیا؟! دناشوید دهاوخی م هچ الله لا! دوجولا می فر توم لا: هکی دنکی م مانگ دراد هلئسم نیوکت تهجهب لوا «تفرن عئصم لقر لازمه وحدت و توحید افعالی و لازمه توحید صفاتی [این است]. توحید اسمائی و اینها بهجای خود؛ لازمه

همین توحید افعالی، این مصرع اول است که می‌گوید: «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت». ی ف ا م ل ک
 نیا¹. ه ل ل ه آ ع آ ش ی ن آ ل آ ل ن و ع آ ش ت ا م و ر [بای: الله لا دوجولا ی فرثوم لا [بای: ی لاعت الله ی ل دنتسی دوجولا
 تسلا و ا عرصه ی ارب

بعد به مصرع دوم می‌رسد: خب بالأخره این خطاهایی را که در این دنیا می‌بینیم، چه کارش کنیم؟
 بالأخره خطا و خلاف و دعا و بر سر هم زدن‌ها [را] می‌بینیم؛ اینها را چه کار کنیم؟ اینها را هم می‌آییم
 می‌پوشانیم! اینها را هم می‌آییم و در آن جنبه واقع [لحاظ می‌کنیم]. (نه جنبه تکلیف ظاهر. در جنبه
 تکلیف ظاهر، باید همه چیز روی حساب باشد. متعدی باید ادب بشود؛ شخصی که ظلم کرده باید به
 [جزایش] برسد و کوتاهی در این قضیه، مسئولیت دارد. این جنبه ظاهر مسئله است.) او می‌گوید [که]
 آن جنبه تکوین را درست کن؛ آن جنبه قلب و دلت و آن باطن مسئله را درست کن. آن که تو به آن نیاز
 داری، برو دنبالش ببین چیست! نه اینکه دائماً نگاه کنی این خلاف کرده، آن خلاف کرده.

ار هچنأ قبط و ی نادب ادخ به دنتسم ار روما ههمهک [دشاب] ی نامه [دیاب] درذگی متلد رد هکی نأ
 ار وت «؟... نأ ارچ؟... نیا ارچ»: بی نزد تر سرد اماند ی نیشنب ی نک تکر د، دناهدرک فیلکت و تی ارب هک
 ؟تفر هلزلز [راوا] ریز مر او خریشه چد ارچ؟ دما هلزلز اجنیا ارچ ی آ: «ی یوگی ی نیشنب مئاد. درادی مزاب
 نیا. درادی مزاب تکر د زا ار وت «؟ در ب ایرد به ش دوخ اب ار دارفا ههمه و تفرگرد نافوظ اجنأ ارچ
 ش ببسد] یراکر ه لاد؛ هذ ن فوظ هدمأ، هذوب نیا رب ادخ حلاص. دش دهاوخ و ت ف قوت ت عاب اه» ارچ»
 هک ام. دنادی م ش دوخ [ادخ]، دندرکن [بای] دندرک مانگ [هذت بیصم مدرم نأ لاد]؛ [دنکی مذ ی توافه هذوب
 میرادن ع لاطا [ادخ] حلاص زا

به کوچک مُچد دنج ی زور آهن اتسرامید نیا رد دینییب، دینزب آهن اتسرامید نیا به یرس کی امش
 یم [ایند زا] مانگی، موصعم، ای هتفه کی، ههامهس، ههامچنپ هچد؟ دناهدرک مانگ آهنیا. دنربی م ناتسربق
 ی نلاف ارچ» [دیوگی م]. دنادی م ش دوخ ادخ؛ [دنراد ی فلتخم تائلاتبا همه] گرزب، کچوک. دنور
 داریا سپ؟! ی تشاد ار داریا نیمه مه ی تفری م تدوخ رگا؟ روطج ی تفری م تدوخ رگا لاد بخ «؟ تفر
 میضقت شگر ب ی نعید؛ دوشی مذ ماچنا، مینکی م رکف ناملیخت رد و نامنهد رد ام هچنأ ارچ هک تسا نیا به
 ام ی ارب، دود هاتفا قافتا یرگید ی ارب هلنسم نیمه رگا! تسا عقاو هچنأ به هذ؛ تسام تالیخت و ام به
 دیای مرد دایز اه» ارچ، ارچ»، هاتفا قافتا ام ی ارب نوچ؛ دوبرتن اساس مضه

یک روز ما به بهشت زهرا (طهران) رفته بودیم، برای تشییع جنازه یکی از [آشنایان]. با این
 رفقا [و] دوستان ایستاده بودیم تا این جنازه را بیاورند. من تا وقتی که ایستاده بودم، شمردم حدود دوازده
 جنازه بچه کوچک را من در دست دیدم در همان یک نیم ساعت، یک ساعتی که آنجا ایستاده بودیم؛
 دوازده جنازه [بچه آوردند]! بچه این قدری که بر دست بود و رفتند برای دفن. خب اینها در این دنیا
 چه گناهی کرده‌اند؟ اگر قرار بر «چرا» باشد، «چرا» بیشتر متوجه اینها می‌شود، تا آن که سی‌چهل
 سال، پنجاه سال از سنش گذشته و خب عمری کرده دیگر در این دنیا بار خودش را بسته. ولی نه!
 «چرا» و خطا بر قلم صنع نرفته؛ قلم صنع کار خودش را می‌کند و ما خودمان و دیدگاه خودمان را با
 این قلم صنع باید مچ² نامدوخ اب ار ع نصد ملق [می‌هاوخب] مکنیا هذ؛ می‌هدب رارق نازو کید رد [و] مینک
 لثم اقا! دنزب مقر دیاب تیفیک نامه به مه ع نصد، مینکی م رکف هک ی روط ره ام [مینک نامگ و] مینک چه
 هذ. می‌هتسشن لاد نأ می‌هتفر نامدوخ، نیبیاپ میدناشک لاد نأ زا ار وا! می‌هدرک ضوع ار نامیاج ام مکنیا
 ل کشم مکنیا هذ؛ هتبلتا تسلا ل کشم. می‌شاب ار یذپ دیاب، دیای ام اجنأ زا هک مچر ه! می‌تسه نیبیاپ نیا ام! اباب
 تسلا هلنسم کید ن دود ار یذپ ی لو؛ تسین ل کشم می‌یوگی مذ؛ تسین

هذ، دوشی م ماچنا ی هورگ تخلصه ی اتسار رد و دوشب دیاب آهنیا مامت هک دنادب ی تسیاب ناسنا

¹ 30 هیا، ناسنا هروس

² ق بیطت: Match

نیمز به، دننگی دادید و داد، دننگی عرزف، دننگی عرز دارفا ریاس اهنتم بی صخش و یدرف تلصم و نادب تلصم به ار بلطم و نک ربص: دنئیوگی اجنیا [ن افرع بتکم] رد؛ دذهدی م شحف نامز و نآ یارب مه، دوشی ادید [بناصم و] ایاضق نیا یارب مه؛ تسای کی و دره. نک روبع میضق نیا زا «تسه همه یارب؛ دوشی ادید»

نیا ام ایآ، دننگی حرطم دنراد رافسا ثحابه رد [اردصلام] دنوآ موحرم هکی ثحابه نیمه؟ مینک ماگن هلئسم یفسلف هبنج نآ به طقف دیاب ار بلطم

نم هک معفدکی دعب دوب اهدعاک نیا یلا مزیم یور. مدناوخی م ار ایامانزور کی بشید نم مدید. داتفا همانزور نیا به ممشچ معفدکی، مدرکن مه ش یادیپ مه دعب و متشگی م حفص دنچ ل ابند متشاد اجنآ رد هکی ضعب دننوب هتفرگ «اردصلام و مداوناخ» لئاسم به جار یرانیمس کی شیپ یدنچ ارهاظ «تسا مدرکن تبحص مداوناخ لئاسم به جار اردصلام، هن»: هک دننوب هتفگ اهنأ همه، دندرکی متبحص و پچ بیج رد اردصلام راگنا. اهش ارتشیر، اهی هاگشناد و اهی لکف نیمه زا یضعب اصوصخم! تسای ناشتسار بیج رد مه یباراف

ار «داوناخ» و «مرسا» مسا هکی تسیاب امتد!؟ تسای مداوناخ ثحابه زا ریغ رگم ثحابه نیمه، مداوناخ، عامتجا به طوبرم لئاسم امش یفسلف فارگار اپر ره زا!؟ مدرک تبحص دنئیوگی مکنیا آت درواید یقیقل صفر و طچ هک هلئسم نیمه. دیرواید تسدهب ار نآ و دینک طابنتسا دیناوتی م راتفر و تیفیک ی تلآخ (درادی ضراع هبنج هک تاکار تشلا ایام نآ) اجنیا رد سنج و تساهنأ میطبر تیتشد نامه، ایشا میناوتی م بلطم هچ به ام اعقاو، میضق نیا به ندیسر [اب]، درادن ایشا یجراخ تیوه و تقیقل رد؟! مپسرب!

تیدوجولا تقیقل نامه عی شلا تقیقل مکنیا به دوشی م طوبرم ش ثحب نیا بخ هکی فسلف رظنه طقن زا **روهظلا وه و رهظلا نید و عی شلا نید میطبر لا** [است] که آن همان جهت اشراقی مسئله است که به آن افاضه و اضافه اشراقیه برمی گردد. ولی از نقطه نظر کاربردی اش [ثمرات زیادی دارد]. فقط صرف خواندن و رد شدن که نیست. این مباحثی که مرحوم آخوند [ملاصدرا] این همه زحمت می کشد برای اینکه اینها را این طور متفح و پیاده کند و موشکافی کند، برای این نیست که شما یک مشت اطلاعات در مغزتان تلنبار کنید! [این مطالب] در سیدی هم هست! این برای این است که به جنبه عملی زندگی و حیاتی خودتان صورت دیگری ببخشید؛ این فکر بیاید و در جان شما تأثیر بگذارد و شما را با این مبانی متحول کند. و این می شود «**عی نیعلا و سی سحلا ملاعلا آیهاضم آیلک املاء ناسنلا** قرور یصاین قضیه است. بله یک مطالبی [فنی] هست [که مثلاً] آیا جنس جزء محدوده ذات قرار می گیرد [یا نه]؛ علامه طباطبایی از آن طرف اثبات کند که اصلاً جنس باید جزء حد آورده بشود و ما نمی توانیم از حدی که در آن مشترکات و متمایزات شیء است، دست برداریم و حتماً به آن جنبه فصلی بپردازیم؛ ملاصدرا هم از این طرف بیاید بگوید: «نه خیر، فقط همان جنبه فصلی، ذاتی شیء است و جنس جهت ابهام است و هیچ حقیقتی سوای ظهور آن فصل ندارد.» خیلی خوب، حالا [اگر] در این مطالب بیایم [صرفاً به طور نظری و بدون کاربردی کردن] بحث کنیم [ثمری ندارد]. در حالی که هر دو ماحصلی ندارد؛ هر دو هم «عنب» و «انگور» و «اوزوم» است؛ یک مسئله را می خواهند بگویند، حالا در تعبیر و اینها اختلاف هست.

ش دوخ ناسنا هلئسم نیا اب و سفن درک وروریز و نشگر بنامه نیا. تسین بلطم مکنیا ی لو نامه به مامت، مانتانوش تقیقل هک میوشب هجوتم ام دیاب ی عامتجا لئاسم رد. تسای ندرک گندهامه ار میتسه هک رسپ [لائم] هک؛ نامدوخ ی اهزیچ ریاس به هن؛ ددرگی مر ب بتکم نیا به ام ی طبر ریخا لصف [مه] وا بخ؟ تسای مناخ یرغص نامهن؛ تسای قتی دهشم رسپ مه وا بخ؟ میتسه نسد ی دهشم رسپ ی گدنز رهشن لافرد مه وا بخ، میدرکی می گدنز رهشن لافرد هک دینک ضرف؛ تسای مناخ یربک شاهنذ، رگید تسای ضراع ی اهبنج همه اهنیا. دراد رتشیب ام زامه وا بخ، یراد تلایصحت ردقنیا؛ درکی م

لیکشد از امه می‌نشد و می‌سُفند و می‌جراخ می‌نید و تر و صد نامه که ام ریخال صفت هج ن آ. لوزی ض راعلا و رارق رظن ردی تسیاد ار بلطم و متکن نیا بتسا [بتکم ی نعیا] میضق نیا هب باستنا نیمه، دهدی م میهدب.

لذا شما ببینید همین جهت علمی مسئله، جهت کاربردی و عملی پیدا می‌کند. یعنی همان مطالب به همان نحو و کیفیت. حالا در یک دید وسیعی [در سطح اجتماع نیز ثمرات این مسئله] خب [البته] وسعتش بیشتر می‌شود. [اما] آنکه مربوط به خودمان و وضعیت خودمان است [را باید عمل کنیم].

اهنیا دنراد نارگید هک ار ی عناوم زا ی لیخ دنشاب لمعل ها هک ی ناسک: دندومرفی م ناگرزب هکنیا شدوخ تیعضو دناوتی م، ی نایم نیا رب هطاحا اب ناسنا ی نعیا. تسایاضق نیا، نیا [زا روظنم]، «دنرادن دنهاوخی م ار وا و دیای م و ا تمسه هک ی یاهس وریو، ماهبورکیم و تامومسن آل باقر د دنک هنیسکا و ار دهبرارق دناوتی م بسانم تیعضو ن آرد ار شدوخ، تااعلاطا و تامولعم نیا اب؛ دننک ی رامید راجد، دنهاوخی م از اهنیا هک ی ناسک اما. دوشی م ادیب [ی ماع] لئاسم نیا رد نیا و. دنک ظفدار ل ادتعا هبنج هک دنتسه اهنیا ضرع مرد و تامهوتن نیمه راتفرگ امئاد اهنیا؛ هذ.

چندی پیش یکی یک نواری برای ما آورد؛ یکی از همین افراد احمق بی‌شعوری که هیچ هر را از بر تشخیص نمی‌دهد (البته در ایران نیست، در خارج از ایران) بعد از فوت مرحوم آقای بهجت، یک صحبتی کرده در آنجا و عربی هم صحبت کرده؛ گفته: «این آقا مرتد بوده؛ وحدت وجودی و وحدت موجودی [بوده] و کافر بوده.» یک چیزهایی [گفته بود]. و دیگر همه [را کافر دانسته بود]: علامه طباطبایی، مرحوم قاضی، حتی اسم مرحوم آقای خمینی را هم آورده بوده. خیلی آدم نفهم و بی‌ادبی بوده؛ خیلی موهن [صحبت کرده بود]. ایشان گفته مرحوم آقا [علامه طهرانی] هم اخبث از همه اینهاست؛ چون ایشان اجتهاد را در راه تثبیت عرفان به‌کار گرفتند! [لذا] این [باید] از بقیه اخبث باشد؛ استادش [مرحوم حداد] به اخبث او نرسیده؛ به اندازه اخبث او نبوده؛ چون [استاد] او اهل اجتهاد نبوده، ولی این اجتهاد را در راه تثبیت وحدت موجود به کار گرفته. پس خیلی [خبیث است].

ی مهفد مدأ دیاب صخش ی لیخ! دوشی م نایاقا نیمه زا ی ضعب هب طوبرم [وا] هک میدش هجوتم دعب!؟ روسج ردقنیا!؟ ی ر ج مدأ ردقنیا!؟ تیفیک نیا هب رخا... لب ابقنسا نیا، [تا اییدا] موحن نیا [هک] دشاب رعش، ظفاد رعش تقون آ «! [دنرفاک] دندوجوم تدحو هب لئاق اهنیا نوچ» [هک تسا نیا ش لادتسا] شوگ دیدرک ادیب [رگا]؛ تسا بوخ! تسا راده‌دند. دنکی م همجرتی برع هب دعب، دنهاوخی م [ار] انلاوم! تسا دیفم اذغ مضه [ی ارب] هدرخ کی! دیهدب.

دَمَحْمَلْ أَوْ دَمَحْمَلْ إِلَى عِلِّ صَمَّ مَهْلًا